

بررسی انتقادی دیدگاه شحرور درباره عصمت پیامبران علیهم السلام

چکیده

عصمت پیامبران علیهم السلام از موضوعات بحث‌برانگیزی است که اندیشمندان اسلامی، فراوان درباره آن بحث کرده‌اند و فرقی گوناگون هرکدام، نظریات مختلفی را ارائه داده‌اند. عصمت پیامبران هم در آیات قرآن و هم بر اساس شواهد تاریخی و روایی ثابت شده است. محمد شحرور یکی از قرآنیون معاصر است که عصمت تکوینی را از همه پیامبران علیهم السلام به‌جز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نفی می‌کند. مستمسک وی آیات قرآن کریم و مبانی عقلی اوست. در این پژوهش با استناد به ادله عقلی و نقلی، ادعاهای شحرور در مورد عصمت انبیاء علیهم السلام به روش توصیفی-تحلیلی بررسی می‌شود. به نظر می‌رسد ظاهرگرایی در تفسیر آیات، عدم توجه به داده‌های معتبر سایر علوم و به‌صورت کلی، عدم رعایت قواعد روشی در تفسیر آیات قرآن کریم مهم‌ترین زمینه‌های تصویر نادرست وی از این مسئله است.

واژگان کلیدی: عصمت پیامبران علیهم السلام، تکوین، شحرور، قرآنیون، عقل.

مقدمه

پیام‌آوران وحی الهی وظیفه سنگینی بر دوش دارند و همواره باید از بالاترین مقام در تقوای الهی برخوردار باشند تا بتوانند وحی الهی را بی کم‌وکاست دریافت و حفظ کنند و سالم به دست مردم برسانند تا هدف هدایت مردم محقق شود. این همان چیزی است که ما آن را عصمت می‌نامیم. فرد معصوم به خاطر تقوایی که در نفس و روح او رسوخ دارد می‌تواند عصیان و تجری را از خود طرد نماید و دچار گناه یا خطا و لغزش نشود. کسی که دارای ملکه عصمت است به خاطر شناخت کاملی که از پیامدهای گناه دارد خودش را از انجام معاصی دور نگه می‌دارد هرچند، در صورتی که بخواهد توان و اختیار بر انجام خطا و گناه هم دارد. عصمت لطف و توفیق الهی است که صاحب آن به صورت اختیاری و خودخواسته از انجام گناه پرهیز می‌کند. (علم الهدی، ۱۴۱۱ق، ص ۸۶)

درباره اینکه پیامبران تا چه اندازه، مصون از ارتکاب گناهان هستند بین طوایف مسلمین، اختلاف است: شیعیان اثنا عشری معتقدند که پیامبران از آغاز تولد تا پایان عمر، از همه گناهان، اعم از کبیره و صغیره، معصوم‌اند و حتی از روی سهو و نسیان هم گناهی از ایشان سر نمی‌زند، ولی در نظر اهل سنت که خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: برخی از فرق مانند حشویه و بعضی از اهل حدیث، اساساً منکر عصمت انبیاء شده‌اند و صدور هر گناهی را از ایشان حتی در زمان نبوت و به صورت عمدی هم ممکن پنداشته‌اند. برخی دیگر، عصمت پیامبران را تنها از گناهان کبیره معصوم می‌دانند، و از هنگام بلوغ یا نبوت وجود ملکه عصمت را برای آنها ضروری می‌شمارند. (مصباح، ۱۳۸۴ش، ص ۱۹۷-۱۹۸)

محمد شحرور در زمره قرآنیون است. خاستگاه آغازین این جریان شبه‌قاره هند بود، سپس از رهگذر مصر به جهان عرب راه یافت. نامگذاری قرآنیون یا اهل قرآن وصف ستایشی برای این جریان یا حاکی از شدت تمسک آنان به قرآن نیست، بلکه به خاطر اینکه پیروان این جریان بر آن هستند که قرآن یگانه مرجع معتبر تشریع دین اسلام است و نیازی به تفسیر ندارد؛ بنابراین، سنت نبوی را به عنوان یکی از مصادر تشریع، فاقد اعتبار می‌دانند. (ر.ک؛ صبحی منصور، ۲۰۰۶م، ص ۵۵) در توجیه این اعتقاد، ایشان دو دلیل عمده را مطرح می‌نمایند: اول آنکه احادیث منقول از پیامبر، وحی نیستند، به دلیل اینکه پیامبر از تدوین حدیث خویش نهی کرده است و دوم اینکه

این احادیث به سبب تأخیر در کتابت مورد جعل و تحریف قرار گرفته است، لذا حجّت ندارند. (ر.ک؛ صبحی منصور، ۲۰۰۶م.، ص ۱۳۸)

آنان اطاعت و پیروی بدون چون و چرا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را منکر شده‌اند و حال آنکه نصّ قرآن (نساء، ۵۹) مردم را به پیروی مطلق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فراخوانده است. به پندار این جریان، بر پیامبر غیر از قرآن وحی نشده و برای هیچ سخنی غیر از سخن قرآن حجّت نیست (ر.ک؛ صبحی منصور، ۲۰۰۶م.، ص ۳۵ و مزروعی، ۲۰۰۵م.، ص ۵۵) زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم انسانی چون دیگران است و مثل همه مردم از اشتباه و خطا معصوم نیست. (کهف، ۱۱۰) (فصلت، ۶) قرآنیون گاه می‌گویند ما سنت قولی پیامبر (ص) را حجّت نمی‌دانیم، اما سنت فعلی او را حجّت می‌دانیم (ر.ک؛ صبحی منصور، ۲۰۰۶م.، ص ۳۵ و مزروعی، ۲۰۰۵م.، ص ۵۵) لیکن بررسی اقوال و آراء آنان نشان خواهد داد که با سنت رسول خدا (ص) از اساس مخالف هستند، چه سنت قولی و چه سنت فعلی (ر.ک؛ همان و شحرور، ۱۹۹۲م.، ص ۳۱).

شحرور از آن دسته روشن‌فکران و تجددخواهانی است که با هدف ارائه‌ی تفسیری امروزی، از دین و آیات قرآن که با تفکرات و اندیشه‌های حاکم بر جهان امروز هماهنگ باشد، به تفسیری جدیدی از دین و قرآن روی آورده است. قرآنیون در عمل، بخشی از مهم‌ترین آیات قرآن را که ناظر به اطاعت، تبعیت و ولایت پیامبر و آیاتی را که به نوعی با افکار تجددخواهی مغایر است، تأویل می‌کنند.

آثار بسیاری در منابع شیعه و اهل سنت به کنکاش در موضوع معصوم بودن پیامبران علیهم‌السلام پرداخته‌اند. محمد شحرور نیز به عنوان یک سنی مذهب نو معتزلی در این مورد نظراتی دارد که ضرورت پرداختن به آن با توجه به تأثیری که در انحراف عقاید افکار عمومی دارد روشن است؛ و لزوم نقد آراء وی زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که به نظرمی رسد هر چند برخی نقد ها بر دیدگاههای شحرور وارد شده، اما مسأله عصمت پیامبران از دیدگاه شحرور به صورت مستقل بحث و بررسی نشده است. هر چند درباره دیدگاه‌های قرآنیون کتاب‌ها و مقالاتی نوشته شده، اما بررسی پیشینه موضوع نشان می‌دهد درباره عصمت پیامبران از دیدگاه شحرور هنوز هیچ اثر مستقلی به رشته تحریر در نیامده است. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که شحرور درباره عصمت پیامبران چه دیدگاهی دارد و نقاط قوت و ضعف آن کدام است. در این راستا به پرسشهای فرعی زیر پاسخ خواهیم داد:

۱. عصمت از دیدگاه شحرور به چه معناست؟

۲. از دیدگاه شحرور، گستره عصمت چیست؟

۳. ادله ادعای شحرور درباره عصمت پیامبران علیهم السلام چیست؟

۴. ادله مزبور چگونه ارزیابی می شوند؟

بحث را با تعریف عصمت از دیدگاه شحرور پی می گیریم.

۱- عصمت از دیدگاه شحرور

۱-۱- تعریف عصمت از دیدگاه شحرور

محمد شحرور بیان می دارد که کلمه «عصمت» متشکل از «ع ص م» است و بر حفظ، حمایت و منع دلالت دارد. مفرد قرآنی این واژه در ۱۳ مورد تنزیل در حکیم وارد شده است؛ مانند آیات: (مائده، ۶۷) و (هود، ۴۳) و (مائده، ۱۰۱) و (یوسف، ۳۲). شحرور معتقد است که در آثار اندیشمندان اسلامی، در معنای الفاظ، صبغهی فلسفی و کلامی غلبه پیدا کرده است اما در قرآن این گونه نیست و این اشتقاق از کلمات، بعد از عصر نزول قرآن صورت گرفته است؛ و این گمان که انبیا و رسل به طور معصوم به دنیا آمده اند، اعتقادی است که نزد اهل کتب تفسیری و حدیث و اصحاب معاجم و کتب سیره رواج یافته است. همانند کسی که در سودان زاده شده است و سودانی نامیده می شود. (محمد شحرور، ۲۰۱۲، ص ۳۰). بر اساس تتبعی که انجام شد ایشان تعریف روشنی از خود در معنای اصطلاحی عصمت ارائه نکرده است. اما با اشاره نشان می دهد که تعاریف موجود را قبول ندارد و با توجه به آیات قرآن و تدبر خودش، تعریفی متفاوت از عصمت انبیاء علیهم السلام نزد خود دارد. این مهم با ارائه گستره ای که وی برای عصمت ایشان در نظر می گیرد واضح تر خواهد شد.

۱-۲- مراتب عصمت از دیدگاه شحرور

۱. دکتر شحرور با استمداد از آیه ۴۰ سوره احزاب که می فرماید: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» سه مقام را برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شرح می کند که عبارت اند از مقام رجلیت، نبوت، و رسولیت. سپس هر کدام را به این ترتیب شرح می دهد: (شحرور، ۲۰۱۲، ص ۱۰۱-۱۰۲)

الف- عصمت در مقام رجلیت

وی در یک بیان می‌گوید: تنزیل حکیم مطلقاً عصمت تکوینی را از حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم نفی می‌کند و این‌که چون قرآن در مورد او می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...» (کهف، ۱۱۰) و (فصلت، ۶) پس به‌طور ضمنی اشاره دارد که محمد صلی‌الله علیه و آله در ذات مردی مانند دیگر مردان است. و مانند انسان‌های دیگر سلوک طبیعی دارد که با دین و وحی ارتباطی ندارد و در حیطه تکوین طبیعی است. و درجایی دیگر می‌گوید: پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم به شکل تکوینی از شر شیطان و وسوسه‌های او معصوم است. البته این عصمت بعد از طی شدن شش مرحله به دست آمد که اول آن‌ها در کودکی و قبیله بنی سعد بود که پیامبر هنوز سه سال نداشت و آخرین مرحله، شب اسراء بود که ملائکه در آن شب حاضر شدند و سینه او را شکافتند و زالوی سیاهی را از قلبش بیرون آوردند که همان بهره‌گیری شیطان از او بود. وی تکویناً در هر آنچه می‌گوید و انجام می‌دهد معصوم است؛ از قبیل چیزهایی که مردم در آن‌ها دچار توهم و وسوسه و طمع و حسد می‌شوند. (محمد شحرور، ۲۰۱۲ م. ص ۳۰)

عصمت تکوینی که در اصطلاح زبان فارسی ذاتی یا فطری نامیده می‌شود. در مقابل عصمت اکتسابی یا عارضی قرار دارد؛ و چنان‌که از خود واژه‌ها برمی‌آید اگر عصمت ذاتی تلقی شود یعنی امری خدادادی است اما اگر اکتسابی تلقی شود یعنی امری است که انسان از ابتدای تولد صاحب آن نیست و بعداً برایش حاصل می‌شود. (الراغب الاصفهانی، ۱۴۱۲ق.، ج ۱، ص ۷۰۹) در نوع اول این امر موهبتی از جانب خداوند است اما در نوع دوم (کسب) با تلاش و کوشش برای شخص حاصل می‌شود. (مصطفوی، ۱۳۶۰ش.، ج ۱۰، ص ۵۳)

ب- عصمت در مقام نبوت

به این مقام حضرت در سوره احزاب اشاره شده است: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (احزاب، ۵۶) این مقام حول دو محور می‌گردد:

۱- نبوتی که مربوط به امور غیبی موجود در قرآن است و این مقام برای مبعوث شدن رسول ضرورت دارد. چراکه قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» به اعتقاد وی نبی فقط مبلغ آن چیزی است که به او وحی شده است؛ بدون این‌که به اطلاعات آن عالم باشد. به همین خاطر هم خودش شارح قرآن نمی‌شود چراکه کلید فهم قرن در خود قرآن هست. و قرآن خود، به مردم وکالت داده تا در معانی آن تدبر و تفکر نمایند؛ به دلیل آیه: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»

این که نبی به این نامیده شده تنها به خاطر این است که محتوای قرآن همان انباء یا اخبار است و نبی هم به نسبت به آن نبی نامیده شده است و این نبوت در زمان‌ها و مکان‌ها استقرار دارد.

۲- اجتهاد و تلاش نبی در رهبری و فرماندهی نظامی و تنظیم امور اجتماعی و قضایی. نبی در امور اجتماعی و قضایی نمی‌تواند چیزی را تا ابد تشریع کند چون مثلاً در مورد قضاوتش بر اساس دلایل و مدارکی که دو طرف دعوا می‌آورند حکم می‌دهد، پس احکام یا قوانینی که از او صدر می‌شود در این مقام از روی اجتهاد شخصی است و ربطی به وحی ندارد. (شحرور، ۲۰۱۲م، ص ۱۰۵)

پس نبی در اجتهادات شخصی‌اش نمی‌تواند معصوم باشد و صرفاً تبلیغ انبائی دارد و مخبر است که می‌تواند دستخوش صدق و کذب هم بشود. (همان، ص ۱۰۸)

شحرور برای نفی عصمت تکوینی از پیامبران دلایل خود را با تدبر در آیات الهی توضیح می‌دهد. وی ابتدا به آیاتی اشاره می‌کند که به ظاهر بر گناه انبیاء علیهم‌السلام دلالت دارد؛ مانند:

۱- «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف، ۲۴)

شحرور مقصود از این برهانی که حضرت یوسف علیه‌السلام با دیدن آن مرتکب خلاف نشد را از دست دادن قدرت بر جماع او در هنگام روبه‌رویی با زلیخا می‌داند- همانند آتشی که بر حضرت ابراهیم علیه‌السلام سرد شد- و نه این که خود حضرت، به خاطر داشتن ملکه عصمت دست به گناه نزده باشد. (محمد شحرور، ۲۰۰۹م، ص ۲۳۴)

پس وی عقیده دارد که اولاً: حضرت یوسف علیه‌السلام چون برهان پروردگارش را (همان از دست دادن قدرت بر جماعش) دید این کار را انجام نداد و ثانیاً: این که اگر حضرت یوسف علیه‌السلام بالفطره و وجوباً معصوم بود، اساساً چرا این قصد انجام خلاف برایش به عنوان خطری مطرح شده است که از سر او رفع شده است؟ (محمد شحرور، ۲۰۱۲م، ص ۳۱)

۲- «...وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ» (هود، ۳۷) «وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» × قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطِكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (هود، ۴۵-۴۶)

شحرور اعتقاد دارد که تلاش زیادی لازم نیست تا مشخص شود که طبق این آیات حضرت نوح علیه السلام دومرتبه عصیان نمود. یکبار در قول: «وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا» و یکبار در قول: «فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» مورد خطاب قرار گرفت و هر بار نمایان گر این است که او قربانی وسوسه‌های شیطانی شده است.

پس مستوجب توبه و انابه است و این‌ها معصومیت را از وی سلب می‌کند. (محمد شحرور، ۲۰۱۲م، ص ۳۱)

۳- فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ × قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (قصص ۱۵-۱۶)

شحرور می‌نویسد: در این آیات حضرت موسی علیه‌السلام به قتل مردی همراه با نفرتی زننده اعتراف می‌کند و این که قربانی گمراهی شیطان شده است و سپس از پروردگارش طلب بخشش می‌کند و این با قول عصمت تکوینی انبیا منافات دارد. (محمد شحرور، ۲۰۱۲م، ص ۳۱)

۴- در خبر حضرت آدم و همسرش در سوره بقره خداوند می‌فرماید: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ × فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ × فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (بقره، ۳۵-۳۷)

شحرور تفاسیر مفسران در آیه در مورد درخت و هبوط به زمین را خرافه می‌داند و در توضیح آیه به این نکته اشاره دارد که حضرت آدم علیه‌السلام و همسرش از قربانیان مکر شیطان هستند و از بندگان خالص خدا (مخلصین) نیستند و وجوبا معصوم نیستند. (محمد شحرور، ۲۰۱۲م، ص ۳۳)

۵- «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ × فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ (انبیاء ۸۷ و ۸۸) «وَإِنْ يُونُسَ لَمِنْ الْمُرْسَلِينَ × إِذِ اتَّقَى إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ × فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ × فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ × فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ × لَكَلَبَتْ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (صافات، ۱۳۹-۱۴۴)

به گفته شحرور، اگر حضرت یونس علیه‌السلام معصوم بود، چرا گناه کرد و سپس توبه نمود. (محمد شحرور، ۲۰۱۲م، ص ۳۳)

۶- «...وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ x فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ x يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...» (ص، ۲۴-۲۶)

اینجا هم شحرور سؤالی را مطرح می‌کند که اگر حضرت داوود علیه‌السلام معصوم بود نیازی به توبیخ و پند و اندرز هم نداشت. (محمد شحرور، ۲۰۱۲م، ص ۳۳)

همچنین با توجه به نوع برداشتی که شحرور از قرآن دارد می‌توان دلایل عقلی را نیز مبنی بر سلب عصمت تکوینی انبیاء علیهم‌السلام ارائه داد مانند: دلیل اول را می‌توان با استفاده از دو برهان شرح داد:

- برهان اول: مقدمه اول: خداوند در مقام تعلیم و آموزش به مردم یک‌بار به پیامبرانش دستور به قتل می‌دهد تا مردم بدانند که قتل ممنوع است و یا یک‌بار دستور به معصیت می‌دهد تا مردم به اشتباه بودن آن کار پی ببرند و یا یک‌بار دستور زنا می‌دهد تا مردم بدانند که زنا فاحشه‌ی زشتی است و یا دستور به سخت‌گیری در احکام را می‌دهد تا همه مردم علم پیدا کنند که عدل مطلوب است. (محمد شحرور، ۲۰۱۲م، ص ۳۴)

مقدمه دوم: برای آموزش افراد می‌توان از هر وسیله‌ای که ما را به هدف برساند استفاده کرد. نتیجه این‌که: پس چون خداوند در مقام تعلیم عموم است اشکالی ندارد که به پیامبرانش دستور به قتل یا زنا یا فحشا بدهد.

- و برهان دیگر: مقدمه اول: خداوند حکیم است و کار عبث و بیهوده نمی‌کند. در مقدمه دوم: اینکه اگر خداوند به کاری مخالف با دستورات خودش فرمان دهد، این مخالف با حکمت او خواهد بود. پس نتیجه این خواهد شد که خداوند هرگز به امری مخالف با دستورات خودش فرمان نمی‌دهد. در اینجا هم دکتر شحرور اظهار می‌دارد که طبق آیات قرآن خداوند به رفتار با عدل و احسان دستور می‌دهد و از هرگونه فحشاء و منکر و ستم، بر حذر می‌دارد و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (نحل، ۹)

طبق دو برهان یادشده خداوند هرگز به خاطر تعلیم افکار عمومی دستور به امری برخلاف دیگر اوامر خودش نخواهد داد، چون این کار نقض غرض و مخالف با حکمت الهی است.

- دلیل دیگر این که زمانی که خداوند سبحان ما را امر می‌کند که انبیا و رسل را الگوی خود قرار دهیم. کما این که می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (احزاب، ۲۱) و این که خداوند در سوره کهف به پیامبرش می‌فرماید که به مردم بگو: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...» (کهف، ۱۱۰) این نشان می‌دهد که پیامبران مخلوقات عادی و مانند دیگر افراد بشر هستند؛ و اگر مسئله عصمت تکوینی را برای پیامبران قائل شویم همین خود یک صفت مخصوصی است که معصوم را مخلوق غیرعادی نشان می‌دهد؛ و چون مخلوق عادی نمی‌تواند از مخلوق غیرعادی پیروی نماید و او را الگوی خود قرار دهد. پس پیامبران باید مانند دیگر افراد بشر عادی باشند؛ و این صفت مخصوص را نداشته باشند تا قابل تقلید و الگو گیری باشند. (محمد شحرور، ۲۰۱۲م، ص ۳۴)

- و دلیل دیگر این که انجام اعمال صالح و ترک سیئات در صورتی برای شخص فضل خواهد بود که اراده و اختیار بر ترک اعمال نیک و انجام سیئات را نیز داشته باشد. پس برای شخصی که تکوینا معصوم است هیچ فضلی در انجام اعمال صالح و ترک سیئات نیست. (محمد شحرور، ۲۰۱۲م، ص ۳۴)

ج- عصمت در مقام رسالت

شحرور معتقد است کسی که در مقام رسالت است در تبلیغ محتویات کتابی که بر او از طرف پروردگارش نازل شده است معصوم است. طبق آنچه آیه که آمده است: « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ » تعبیر ابلاغ که در آیه با صیغه لغوی و منطوق و تعبدی جاری شده است نشان‌دهنده حفاظت خداوند از عدم تأثیرگذاری مردم بر او در محتوای تبلیغ وی است. و به همین خاطر هم رسول، بدون هیچ کم‌و‌زیادی آنچه بر او نازل شده است را به مردم می‌رساند.

شحرور پس از بیان این اوصاف از مقام نبوت و رسالت می‌گوید که در تبلیغ انباء احتمال صدق و کذب راه دارد اما تبلیغ احکام رسالت تنها مبتنی بر اطاعت یا معصیت مخاطبین است که با اختیار خود محتوا را بپذیرند یا نپذیرند، بدون این که رسول ملزم به چیزی باشد. (محمد شحرور، ۲۰۱۲م، ص ۳۴)

همچنین در منبعی دیگر که از شحرور موجود است شحرور مفهوم عصمت را در تنها مورد رسول صحیح می‌داند و آن را منحصر در دو امر می‌داند: (محمد شحرور، ۲۰۰۰ م، ص ۱۵۳-۱۵۴)

۱- رسول در تبلیغ ذکر حکیم با محتوایی که به او وحی شده است، همان‌گونه که لفظاً و نطقاً از پروردگارش به او رسیده است معصوم است؛ و مردم نمی‌توانند تأثیری در تبلیغ رسالت معصوم داشته باشند به خاطر آیه: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مائده، ۶۷)

۲- رسول از جهت قرار گرفتن در عمل حرام و تجاوز از حدود الهی معصوم است.

یعنی رسالت پروردگارش را از حلال و حرام و اوامر و نواهی بدون هیچ‌گونه کم‌و‌زیادی به مردم می‌رساند و این‌که او در طول زمان حیاتش مرتکب هیچ حرامی نشود و تلاشش مطلقاً فقط در زمینه ی حلال باشد. چون در هر اجتماعی نمی‌توان در حلال ممارست داشت مگر به‌به‌طور مقید و این قیود یا با اختلاف زمان و مکان تغییر می‌کند و یا با ظرف‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی. پس محرمات الهی برای ایجاد وجدان اسلامی کفایت می‌کند اما برای تنظیم دولت و اجتماع در همه جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کفایت نمی‌کند؛ و این دقیقاً همان کاری است که نبی هنگام تنظیم مقید یا مطلق انجام می‌داد و عمل مقید یا مطلق در حلال عملی جدلی و تاریخی- انسانی است که انسان یا موسسه تشریعی به آن قیام می‌کند و این مستعد خطا یا صواب است.

و از اینجا فهمیده می‌شود که چرا اطاعت، تنها از رسول انجام می‌شود، به خاطر مقام رسالت و این اطاعت برای نبی در مقام نبوت حاصل نمی‌شود. چون در تنزیل حکیم «أَطِيعُوا النَّبِيَّ» نداریم. همچنین این نکته نیز فهمیده می‌شود که خداوند سبحان به نبی حق برقراری قوانینی اضافه بر بناء دولت و اجتماع را بدون وحی داده است. چون این قوانین اضافی در مقید کردن حلال مطلق و اطلاق مقید تابع نسبی بودن زمان و مکان است و به همین خاطر پیامبر از کتابت احادیثش منع می‌کرد چون تاریخی و غیر ابدی هستند. سخنی که نبی می‌گوید ممکن است با تغییر ظروف یا شروط موضوعی تغییر کند لذا همیشه قابل اتباع نیست. (محمد شحرور، ۲۰۰۰ م، ص ۱۵۳-۱۵۴)

۳- نقد دیدگاه شحرور

دکتر شحرور نظر خود را در مورد تعریف عصمت پیامبران علیهم السلام و حدود عصمت آنان در زمان بعد از بعثت و رسالت را به روشنی بیان نکرده است و شاید در آینده نظر خود را به طور دقیق تر بیان نماید اما با توجه به یافته‌هایی که تا به حال از آثار وی به دست آمد دیدگاه او مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

آیاتی که شحرور برای عدم عصمت انبیاء علیهم السلام می‌آورد هیچ‌کدام توجیهی برای عدم عصمت آنان چه به طور تکوینی و چه به طور اکتسابی نیست. از منظر شیعه تمام پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام از همان بدو تولد دارای ملکه عصمت هستند و دلایل آن ارائه خواهد شد و سپس بیان شحرور مورد نقد قرار می‌گیرد. همان‌طور که بیان شد جناب دکتر شحرور با توجه به استنادات نقلی و عقلی که مورد استدلال قرار می‌دهد عصمت تکوینی را فقط در مورد حضرت محمد صلوات الله علیه می‌پذیرد و از دیگر انبیاء علیه السلام داشتن این نوع عصمت را سلب می‌نماید.

دکتر شحرور با تدبیری که خود در آیات قرآن دارد و بدون استفاده از تمام منابع موجود، برای فهمیدن منظور خداوند از آیات، دچار سوء برداشت شده است. وی دایره عصمت را در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکجا به صورت تکوینی (محمد شحرور، ۲۰۱۲م، ص ۳۲) و در جای دیگر در ساحت رسالت و محدوده‌ی تبلیغ احکام الهی و ایمنی از گرفتار شدن در حرام و تجاوز از حدود الهی می‌داند و از نظر وی لازم نیست که پیامبر در دیگر شئون نیز مقام عصمت را داشته باشد. (محمد شحرور، ۲۰۰۰م، ص ۱۵۴-۱۵۳)

۳-۱- نقد مراتب عصمت از دیدگاه شحرور

الف- نقد عصمت در مقام رجلیت

با توجه به موضعی که از جناب شحرور در مورد عصمت تکوینی بیان شد، ایشان طبق برداشتی که از آیات قرآن دارد ابتدا مقام پیامبر را مردی مانند دیگر مردان می‌داند و عصمت را از ایشان سلب می‌کند. در حالی اولاً با توجه به مجموعه دیگر آیات قرآن و بدون این که حتی از روایات استفاده شود، با کمی تدبر می‌توان دانست که این آیه در مقام این است که بگوید مقصود از «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» در باب نبوت و رسالت شرط است که باید از جنس بشر باشد زیرا غرض ابلاغ و ارشاد است باید بتواند با افراد امت تماس بگیرد و ملک و جن

نمی‌توانند افراد بشر با آن‌ها تماس بگیرند مگر آنکه به صورت بشریت ظاهر شوند آن‌هم بشری ناشناس و اشکال آن‌ها عود می‌کند چنانچه می‌فرماید «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ» (انعام، ۹) يُوحَىٰ إِلَىٰ طَرِيقٍ وَحَىٰ رَا در قرآن مجید بیان فرموده: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ» (شوری، ۵۱) ائما منحصر است «إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ» باید تمام توجه به او باشد و او را پرستش کرد و بس. (طیب، ۱۳۷۸ش، ج ۸، ص ۴۱۱) و بعد از آن تقریباً نوعی عصمت ویژه را برای پیامبر اسلام قائل می‌شود، و همین اندازه از عصمت را هم پس از طی کردن ۶ مرحله می‌داند و این که پیامبر بعد از شب معراج، توسط ملائکه صاحب‌مقام عصمت می‌شود. در این نکته جای سؤال است که چگونه وی عصمتی را که پس از ۶ مرحله، آن‌هم در زمانی بعد از رسالت حضرت رسول صلوات‌الله‌علیه، حاصل شده را «عصمت تکوینی» می‌نامد؟ در حالی که اگر صفتی را تکویناً برای چیزی یا کسی قائل شویم یعنی این صفت را از همان آغاز خلقتش همراه خود دارد. پس چنان‌که از نام «عصمت تکوینی» برمی‌آید، این صفت باید از ابتدای خلقت پیامبر، همراه با او باشد و با سرشت او یگانه باشد تا بتوان گفت که ایشان تکویناً یا ذاتاً معصوم است و این‌گونه نباشد که بعد از طی مراحل و به صورت اکتسابی این مقام برای او به دست آید.

ب- نقد عصمت در مقام نبوت

شعور برای مستندسازی ادعایش مبنی بر عدم عصمت تکوینی انبیا به آیاتی از قرآن در مورد اشتباهات پیامبران-البته به ظاهر- می‌پردازد که در ادامه به این شبهات پاسخ داده می‌شود.

۱- عصمت حضرت یوسف علیه‌السلام:

بنابر آنچه از آیه برمی‌آید، اگر حضرت یوسف علیه‌السلام برهان پروردگارش را نمی‌دید تنها ممکن بود که به آن گناه نزدیک شود، نه این که مرتکب شود و برای تائید این سخن از این قسمت از آیه که می‌فرماید:

«نَصْرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ- تا سوء و فحشاء را از او بگردانیم» و فرموده: «لنصرفه عن السوء والفحشاء- تا او را از سوء و فحشاء بگردانیم.» مدد گرفته می‌شود. پس حضرت یوسف نه به این کار نزدیک شد و نه مرتکب شد. که مخالف با مقام عصمتش باشد. آن برهان نوعی یقین و علم شهودی است که نفس انسان با مشاهده آن شهود به گونه‌ای مطیع خواهد شد که دیگر به هیچ وجه میل به معصیت نمی‌کند. پس معصومیت ایشان در آن واقعه نه تنها کم نشد بلکه با دیدن برهان پروردگار بیشتر هم شد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۱۳۰-۱۲۸)

۲- عصمت حضرت نوح علیه السلام

دکتر شحرور با استناد به سوره هود، آیات ۴۵ و ۳۷-۴۷، می گوید که حضرت نوح مرتکب عصیان شده است. وی قول: «وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا» را مورد استناد قرار داده است حضرت را گناهکار می داند؛ اما مفسران در تفسیر آیه می فرمایند: معنای اینکه فرمود: «وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا» این است که درباره ستمکاران از من چیزی که شر و عذاب را دفع می کند مخواه و برای برگشتن بلا از آنان شفاعت مکن، زیرا قضا و حکمی را که رانده ایم حکم حتمی است و با این جمله دو نکته روشن می شود یکی اینکه جمله «إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ» کار تعلیل را می کند، حال یا فقط تعلیل جمله «وَلَا تُخَاطِبْنِي» و یا تعلیل مجموع جمله های «وَصَنَعَ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا وَ لَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا»، نکته دیگری که روشن شد این است که جمله «وَلَا تُخَاطِبْنِي ...» کنایه از شفاعت است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۰، ص ۲۲۳)

و در مورد: «فَلَا تَسْتَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» نیز فرموده اند: او اطلاع نداشت که پسرش اهل او یعنی اهل ایمان نیست ولی تسدید غیبی (توجه خاص الهی) بین او و آن درخواست نپخته و بی جای او حائل شد و نهی «فَلَا تَسْتَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» او را دریافت و با آوردن حرف «فاء» بر سر این نهی، جمله را متفرع بر ما قبل کرد. صرف اینکه خدای تعالی او را از تقاضایی که حقیقت آن را نمی داند نهی کرد دلیل نمی شود بر اینکه آن جناب چنین تقاضایی کرده، نه به طور استقلال و نه در ضمن جمله «رَبِّ إِنِّي مِنْ أَهْلِي»، برای اینکه نهی از عملی مستلزم این نیست که مخاطب به نهی، آن عمل را قبلاً مرتکب شده باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۰، ص ۲۳)

۳- عصمت حضرت موسی علیه السلام:

شحرور با استناد به این آیات به خطای حضرت موسی علیه السلام در کشتن مرد قبطی و سپس طلب آمرزش از پروردگار اشاره دارد و این که این امور موجب عدم عصمت ایشان است. بیشتر مفسران معتقدند که این کار حضرت یا عمدی نبوده (طبرسی، ۱۳۷۲ش.، ج ۷، ص ۲۹۲) (طوسی، بی تا، ج ۸، ص ۱۲) و یا از روی ناآگاهی و عدم تشخیص مآل کار است (قرشی، ۱۳۷۷ش.، ج ۷، ص: ۳۳۹) (زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج ۳، ص ۳۰۵) (آلوسی، ۱۴۱۵ق.، ج ۱۰، ص ۶۹) همچنان که این درباره رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ نیز آمده است: «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» (انشراح، ۷)

اما در تبیین پاسخ به این اشکال باید گفت که این عمل (کشتن قبطی) را نمی توان نافرمانی حضرت موسی علیه السلام نسبت به خدای تعالی دانست، زیرا هم سهوی بود و به خاطر دفاع از مرد اسرائیلی این کار را انجام

داد. هرچند وسوسه شیطان را می‌توان دخیل دانست اما نه به‌گونه‌ای که بتواند موجب عصیان و گناه مصطلح برای حضرت موسی علیه‌السلام شود. همچنان که وسوسه شیطان موجب انحراف حضرت آدم علیه‌السلام شد. و در جمله: «قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» این جمله اعترافی از آن جناب نزد پروردگارش است به اینکه: به نفس خود ستم کرده، چون نفس خود را به خطر انداخته بود و از این اعتراف برمی‌آید که درخواست کرده و گفته: «فَاغْفِرْ لِي» معنایش مغفرت مصطلح و آمرزش گناه نیست، بلکه مراد از آن این است که: خدایا اثر این عمل را خشتی کن و مراد از عواقب وخیم آن خلاص گردان و از شر فرعون و درباریان نجات بده و این معنا از آیه «وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ» (طه، ۴۰) به‌خوبی استفاده می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۱۸-۱۹)

و این اعتراف به ظلم و درخواست مغفرت، نظیر همان طلب مغفرتی است که قرآن کریم از آدم و همسرش حکایت کرده؛ و فرموده: «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (اعراف، ۲۳)

۴- عصمت حضرت آدم علیه‌السلام

در سوره بقره آیات ۳۵ تا ۳۷ که در مورد خطای حضرت آدم علیه‌السلام است جناب شحرور اعتقاد دارد که ایشان فریب شیطان را خوردند و لذا جزء مخلصین نیست. پس آدم علیه‌السلام معصوم نیست.

اولاً: نهی که در این آیات به آن اشاره شده است نهی تنزیهی و ارشادی است (ر.ک. طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱، ص ۱۹۵) و مخالفت با آن را معصیت شمرده نمی‌شود چون تنها نهی مولوی است که نافرمانیش عذاب دارد. پس حضرت آدم علیه‌السلام و همسرش گناهی را مرتکب نشده‌اند و فقط به خودشان ظلم کردند.

ثانیاً: اگر این نهی مخالفت با امر مولوی بود، می‌بایست بعد از پذیرش توبه ایشان کیفرش نیز برداشته شود و فقط اثر وضعی و تکوینی آن بماند و دیگر اثر شرعی نداشته باشد و آن‌ها باید دوباره به بهشت برمی‌گشتند و مقام قرب را به دست می‌آوردند درحالی‌که چنین چیزی رخ نداد. پس امر مولوی نبوده است؛ و عصیانی مرتکب نشدند. (ر.ک. طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۴۱۳)

اما ظلم بودن عمل آدم، معنایش ظلم به نفس خود بوده و اما کلمه عصیان، در لغت به معنای تحت تأثیر قرار نگرفتن و یا به‌سختی قرار گرفتن است، کلمه غوایت نیز به این معنی است که کسی قدرت بر حفظ مقصد خود و تدبیر نفس خود را نداشته باشد و نتواند خود را باهدفش، وفق دهد. کلمه توبه نیز به معنی برگشتن است و

مسئله طلب مغفرت نیز مانند سه کلمه دیگر می تواند معانی مختلفی به خود بگیرد در مخالفت با اوامر مولوی و خطاب های ارشادی، هردو می توانند صادق باشند. (ر.ک. طباطبایی؛ ۱۴۱۷ق: ۱/۱۳۷)

۵- عصمت حضرت یونس علیه السلام:

دکتر شحرور با توجه به این آیه توبه کردن حضرت یونس را دلیلی بر گناه او و نداشتن عصمت می داند. به اعتقاد مشهور مفسران: یونس (ع) فهمید که این جریان یک بلا و آزمایشی است که خدا وی را به آن مبتلا کرده و این مؤاخذه ای است از خدا در برابر رفتاری که او با قوم خود کرد، لذا از همان تاریکی شکم ماهی فریادش بلند شد به اینکه: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷، ص ۱۶) طبق این فراز از آیه که می فرماید: «فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» مشکل حضرت یونس این بود که خیال کرد که خدا فقط بر او سخت نمی گیرد و مناسب بود گمان کند که خدا بر امت او هم سخت نمی گیرد. (جوادی آملی، تفسیر سوره انبیا، جلسه ۵۳، ۵/۱۰/۸۹ <http://www.portal.esra.ir>)

۶- عصمت حضرت داوود علیه السلام:

این احتمال قوی به نظر می رسد که واقعه مذکور تنها یک تمثیل نظیر رؤیا بوده، این طرح دعوا بود و این فرشته ها طرح دعوا کردند؛ این نشان می دهد که در آن نشئه نه ترک اولی بود، نه ترک واجب بود و نه ترک مستحب بود، نشئه تمثیل همین طور است. (جوادی آملی، تفسیر سوره صاد، ۲۰/۲/۱۳۹۳ <http://www.portal.esra.ir>) پس خطایی نبود که حضرت داوود علیه السلام عاصی شمرده شود و مخالف با عصمت وی تلقی شود. توبه و استغفاری که در آیه ذکر شده، نیز متناسب با خطای در عالم مثال است. (ر.ک.: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷، ص ۱۹۳ و ۱۹۴)

شحرور باور دارد که اگر پیامبران را ذاتاً صاحب مقام عصمت بدانیم این باعث می شود که پیامبران مخلوقات غیرعادی تلقی شوند که قابل تقلید و الگوبرداری نیستند درحالی که پیامبران طبق آیات قرآن مانند دیگر افراد بشر هستند؛ و همچنین با دارا بودن مقام عصمت، اعمالشان ارزشی ندارد چون اختیاری غیر از این ندارند که بخواهند گناهی را مرتکب بشوند یا نشوند.

به نظر می رسد گرایشی که جناب شحرور از مسئله عصمت انبیا دارد صحیح نیست و همین مسئله باعث شده است که ایشان تعریف درستی نداشته باشد و در نتیجه وجود عصمت ذاتی را برای انبیا علیهم السلام منکر شود.

برای پاسخ به شبهات شحرور، به بررسی عصمت ذاتی یا اکتسابی پرداخته می‌شود و در این اثنا نادرستی یا خلل‌های عقیده ایشان روشن خواهد شد.

ملکه عصمت هم به‌طور اکتسابی می‌تواند برای انسان حاصل شود و هم به‌صورت ذاتی. عبارت ذاتی یا اکتسابی گاهی به‌صورت موهبتی یا اکتسابی نیز به‌کاربرده می‌شود.

دانشمندان علم کلام که پاسخگوی اصلی در این‌گونه مسائل هستند معتقدند که عصمت موهبت و تفضلی است الهی که خداوند پس از وجود زمینه و شایستگی به شخص معصوم می‌دهد و هرگز قابل تحصیل نیست. به‌بیان‌دیگر عصمت لطف الهی است که تحت شرایطی به افراد معصوم داده می‌شود. (مفید، محمد بن محمد، ۱۴۳۰ق، ص ۶۱ و سید مرتضی، علی بن حسین، ۱۹۹۸ م، ج ۲، ص ۳۴۷؛ و علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۷۰ ش، شرح فاضل مقداد، ص ۳۷)

بنابراین اگر مراد از ذاتی بودن عصمت، موهبتی بودن و بخششی بودن عصمت باشد که در مقابل اکتسابی بودن عصمت قرار گرفته است؛ یقیناً عصمت همه پیامبران الهی هم درگرفتن وحی و هم در ابلاغ و هم در اعمال و زندگی عصمت امامان معصوم (علیهم‌السلام) امر موهبتی است نه اکتسابی، هرچند مراتب پایین عصمت آن‌گونه که اشاره شد، امر اکتسابی است.

و اگر مراد از ذاتی بودن این باشد که شخص معصوم به‌گونه‌ای آفریده‌شده است که اساساً قدرت بر گناه ندارد چنین تصویری از عصمت پیامبر صحیح نیست بلکه عصمت امری کاملاً اختیاری است، پس صدور گناه از معصومین ذاتاً امر ممتنع و محال نیست زیرا اگر صدور گناه ذاتاً از پیامبر و دیگر معصومان محال بودن، اطاعت و فرمان‌برداری ذاتاً ضروری می‌بود، در این صورت اطاعت مورد تکلیف قرار نمی‌گرفت و انذارها و وعده و وعیدها بی‌مورد و بی‌فایده بود همانند فرشتگان که عصمت ذاتی و غیر اختیاری دارند و مکلف به اطاعت نیستند. (جوادی آملی، ۱۳۸۱ق، ص ۲۰۸-۲۰۹)

برای موهبتی و ذاتی بودن عصمت به آیاتی از کتاب الهی نیز تمسک شده است مانند آیه شریفه تطهیر: «...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (احزاب، ۳۳) است که در آن خداوند فرموده است: خداوند می‌خواهد پلیدی‌ها را از شما اهل‌بیت ببرد و شمارا پاک گرداند. از آنجایی که اراده تکوینی خداوند بر ازاله رجس از اهل‌بیت (علیهم‌السلام) تعلق گرفته است فهمیده می‌شود که عصمت امر تفضلی است. (سبحانی، ۱۳۸۳ ش، ج ۵، ص ۲۴)

به عبارت دیگر خواستن تشریعی اختصاص به اهل بیت ندارد یعنی خداوند از همه انسان‌ها خواسته است که در پرتو اطاعت از او خودشان را پاک کنند ولی اینکه اساساً عده‌ای را پاک آفریده است مخصوص اهل بیت (علیهم‌السلام) است که خداوند به آن‌ها این حقیقت را تفضل و عنایت نموده است نه اینکه از راه اکتساب و تحصیل به این مقام رسیده باشند.

آیاتی که به پیروی بی‌چون و چرا از پیامبران دستور می‌دهند بر عصمت آنان از سهو و خطا دلالت دارند مانند: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» (نساء ۶۴) یعنی هیچ پیامبری را نفرستادیم؛ جز آن‌که دیگران به امر خدا باید مطیع فرمان او شوند. این آیه در مورد نبوت عامه است و عصمت مطلق همه پیامبران را ثابت می‌کند، زیرا اگر پیامبران اشتباه کنند و خدای سبحان، ما را به اطاعت بی‌قید و شرط از آن ملزم کند، مصداق اغرا به جهل است که با حکمت حکیم علی‌الاطلاق سازگار نیست. (جوادی آملی، ۱۳۸۸ش، ج ۹، ص ۳۴۹)

آیات دیگری نیز دلالت بر اقسام عصمت انبیا دارند مانند عصمت از خطا در گرفتن وحی و در تبلیغ رسالت، دلیلش آیه شریفه ۲۱۳ سوره بقره است، که می‌فرماید: «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ، وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ، لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ، بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ»

ارسال رسل و دادن معجزات متعدد به پیامبران خود مصداقی برای دعوت اینان است و این دو چیز را نشان می‌دهد. اول: اینکه انبیا هرگز خطا نمی‌کنند. دوم: این‌که اهلیت تبلیغ دین خدا را دارند. چون کسی شایستگی دعوت به کاری را دارد که خود برخلاف آن دعوت کاری انجام ندهد تا دیگران نیز دعوت او را بپذیرند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۰۴)

همچنین آیه: شریفه: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ، فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا، لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أُبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ، وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ، وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا» (جن، ۲۱-۲۸) و نظیر این آیه در دلالت بر عصمت انبیا از خطا در تلقی و در تبلیغ، آیه زیر است که کلام ملائکه وحی را حکایت می‌کند، و می‌فرماید: «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ، لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا، وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ، وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (مریم، ۶)

این آیات همه دلالت دارد بر اینکه وحی از حین شروعش به نازل شدن تا وقتی که به پیامبر می‌رسد و تا زمانی که پیغمبر آن را به مردم ابلاغ می‌کند، در همه این مراحل از دگرگونی و دستبرد هر بیگانه‌ای محفوظ است.

صاحب ملکه عصمت شدن انبیاء علیهم السلام از دو جهت قابل و فاعلی قابل بررسی است.

الف- جهت فاعلی:

آنجا عالم قدس و طهارت است و هیچ گناهی در آن راه ندارد. البته افعال نبی برحسب اراده است چون هویتش انسانی و دارای اراده است؛ اما نبی با نوری که پیدا می‌کند می‌تواند معصوم از هرگونه خطا باشد چون این نور به حدی قوی است که در عقل عملی او اثر می‌گذارد. آن نور الهی در اثر اتحاد با عقل فعال به وجود می‌آید و کسی که دارای این ویژگی شد مصون از هرگونه خطا و اشتباه است. (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۴۸۳)

ب- جهت قابل:

طریق قابل که به فطرت پاک آنان برمی‌گردد. فطرت انبیا علیهم السلام با دیگران فرق دارد و به حسب قابلیت صفای محض و پاکی محض است. در حریم آن صفای محض اصلاً گناه راه ندارد. از کودکی هم همین‌طور است. به لحاظ قابل امتیاز انبیاء علیهم السلام ممتاز در این است که قابلیت کاملی برای صفا و طهارت دارند و هیچ‌گونه کدورتی در آنها نیست. فطرتشان برترین فطرت‌ها است. آنان دارای اصل و نسبی نجیب و پاک هستند و از شرافت نفس برخوردارند. چنین نفسی خطا در آن راه ندارد. فطرت ایشان بر نفسشان غلبه دارد لذا تمایلی به خلاف ندارند. (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ق.ج، ص ۳۴۵)

به اعتقاد شهید مطهری مصونیت از اشتباه و خطا نتیجه و مولود نوع بینش پیامبران است اشتباه همواره از آنجا رخ می‌دهد که انسان به وسیله یک حق درونی یا بیرونی با واقعیتی ارتباط پیدا می‌کند و یک سلسله صورت‌های ذهنی از آنها در ذهن خود تهیه می‌کند و با قوه عقل خود در آن صورت‌ها تصرف کرده و در آنها تجزیه و ترکیب می‌کند در اینجا است که انسان گاهی در تطبیق و یا در ترتیب صورت‌های ذهنی با واقعیت‌های خارجی خطا و اشتباه می‌کند اما اگر انسان مستقیماً با واقعیت‌های عینی مواجه باشد و ادراک واقعیت عین اتصال با واقعیت باشد نه تنها یک صورت ذهنی از اتصال به واقعیت، در چنین جایی دیگر خطا و اشتباه معنی ندارد پیامبران الهی از درون خود با واقعیت هستی ارتباط اتصال دارند آنها انسان‌هایی هستند که از نظر آگاهی‌ها در متن جریان واقعیت قرار می‌گیرند و به این هستی و ریشه وجود و جریان‌ها متصل و یکی شوند و دیگر از هرگونه اشتباه مصون و معصوم خواهند بود. (مطهری، ۱۳۷۲، ش.ج، ص ۱۵۹)

اکنون اگر فرض کنیم که استعداد فردی برای شناختن حقایق در نهایت شدت باشد و نیز صفای روح دلش در حد اعلا باشد و به تعبیر قرآن کریم همانند روغن زیتون خالص و زلال و آماده احتراقی باشد که گویی

خود به خود و بدون نیاز به تماس با آتشی در حال شعله‌ور شدن است. «يَكَاذُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» (نور، ۳۵) و به خاطر همین استعداد قوی و صفای ذاتی، تحت تربیت الهی قرار گیرد و به وسیله روح القدس تأیید شود چنین فردی با سرعت غیرقابل وصفی مدارج کمال را طی خواهد کرد و ره صدساله را یک‌شبه می‌پیماید و حتی در دوران طفولیت بلکه در شکم مادر هم بر دیگران برتری خواهد یافت. برای چنین فردی، بدی و زشتی همه گناهان همان قدر روشن است که زیان نوشیدن زهر، و زشتی اشیاء پلید و آلوده برای دیگران و همان گونه که اجتناب افراد عادی از چنین کارهایی جنبه جبری ندارد اجتناب معصوم از گناهان هم به هیچ وجه منافاتی با اختیار وی نخواهد داشت. (مصباح، ۱۳۸۴ ش.، ص ۲۷۵)

پس هم به شبهه غیرعادی بودن خلقت پیامبران علیهم السلام و هم عدم اختیار آنان در صورت داشتن عصمت پاسخ داده شد.

نتیجه حاصل از بحث این است که انبیا معصومانند و پیامبر اسلام (ص) که از انبیای اولوالعزم و اشرف آنهاست، دارای عصمت مطلقه است. این مطلب از ادله‌ی قاطع عقلی و نقلی به دست می‌آید که با اطلاق خود، عصمت را در یک گستره وسیع ثابت می‌کند. لذا آیه‌ی «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» ربطی به تخصیص ندارد؛ بلکه حامل معنا و پیام دیگری است. لذا شیخ صدوق در این باب می‌فرماید: «إِعْتَقَادُنَا أَنَّهُمْ مُوصَوْفُونَ بِالْكَمَالِ... لَا يُوصَفُونَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ يَنْقُصُ وَلَا عَصِيَانٍ وَلَا جَهْلٍ» (مفید، ۱۴۱۳ ق.، ص ۹۶) اعتقاد ما این است که انبیا از هر حیث، متّصف به کمال و تمام‌اند و نیز متّصف به علم و دانش هستند؛ از اول امور تا آخر آن و در هیچ جزئی از حالات خود موصوف به نقص و عصیان و جهل نیستند»

ج- نقد عصمت در مقام رسالت

شحرور به عصمت در این مقام گرایش دارد. چون همه پس از این که به مقام نبوت رسیده‌اند و شایستگی‌های خاصی را کسب کرده‌اند می‌توانند به رسالت برسند، و این وصف وقتی عصمت برای انبیا علیهم السلام ثابت شد (که در فراز قبلی این امر مورد توجه بود) بلکه عصمت برای رسل الهی نیز ثابت می‌شود.

۴- نتیجه‌گیری:

در این مقاله ابتدا به معرفی قرآنیون به عنوان یکی از فرق اسلامی پرداخته شد که محمد شحرور نیز مهندسی سوریه‌ای و یکی از افراد این فرقه است که با توجه به اعتقادات خود نظراتی را در مورد عصمت انبیاء علیهم السلام ارائه می‌دهد که پرداختن به آن با توجه به تأثیرگذاری آن در دنیای امروز و انحراف دین، از مسیر اصلی خود، حائز اهمیت است. برای رسیدن به این مهم ابتدا دیدگاه شحرور در تعریف عصمت پیامبران علیهم السلام بررسی شده است. ایشان ریشه لغوی کلمه عصمت را به معنای حفظ و منع می‌داند و تعریف‌های اصلاحی که دیگران از آن ارائه داده‌اند را قبول ندارد. البته خود نیز تعریف خاصی ارائه نمی‌دهد. سپس گستره عصمت انبیاء علیهم السلام در نگاه وی؛ بر اساس آیات قرآن، پیامبر اسلام دارای سه مقام «رجلیت»، «نبوت» و «رسالت» است. مقام اول رجلیت ایشان است که وی باور دارد که پیامبر در این مقام مانند دیگر مردان است و هیچ تفاوتی با دیگران ندارد و در این مقام ارتباطی با دین و وحی الهی ندارد. با توجه به این بیانات، او عصمت تکوینی یا ذاتی را از ایشان سلب می‌کند اما دربیانی دیگر موهبتی بودن عصمت را تنها در مورد پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و نه دیگر انبیاء، قبول دارد که البته آن‌هم ایمان دارد که طی مراحل به وی داده شده و حضرت، از ابتدای تولد صاحب آن نبوده است. که همین گفتار ضدونقیض وی شحرور نشان می‌دهد که حتی در مورد ایشان نیز مقام عصمت را ذاتی نمی‌داند. مقام دوم مقام نبوت است که در این مقام، شحرور دومرتبه را قائل است که شامل نبوت در مورد محتوای غیبی قرآن است و دیگر شئون حکومتی و اجتماعی و قضاوتی پیامبر است که وی به‌طور کلی عصمتی برای انبیا قائل نیست.

شحرور برای این مدعا که ملکه عصمت نمی‌تواند ذاتی یا موهبتی انبیاء باشد و دلایل نقلی و عقلی ارائه می‌دهد. از جمله این‌که با تمسک به آیات مصحف شریف، گناهای را برای پیامبرانی چون حضرات یوسف، آدم، نوح، موسی، یونس و داوود علیهم السلام برمی‌شمارد که البته با بررسی متون دینی و با روش‌های تفسیری که حتی خود وی قبول دارد، از جمله ریشه‌یابی لغوی کلماتی که حکایت از گناهان آنان دارد، نادرست بودن این ادعای شحرور روشن شد شحرور با توجه به کلام الهی و تفسیری که خودش از آن دارد ایمان دارد که اگر پیامبران را دارای عصمت ذاتی بدانیم؛ آن‌ها مخلوقات غیرعادی خواهند شد که دیگر الگوگیری و تقلید از ایشان امری ناممکن خواهد بود درحالی‌که خداوند در آیات متعددی آن‌ها را بشری چون دیگر افراد می‌داند و به اسوه قرار دادن ایشان دستور داده است. وی دلیل بعضی که گناهان پیامبران را به خاطر مقام تعلیم داشتن از ایشان مجاز می‌داند رد می‌کند و این را نیز مخالف صریح آیات می‌داند و این‌که اگر آن‌ها معصوم باشند ترک

گناه برای آن‌ها ارزشی محسوب نمی‌شود چون قدرتی برای غیر از این ندارند. در پاسخ به این دلایل بیان شده است که این ملکه به علت شایستگی‌های ذاتی پیامبران از طرف خداوند به آن‌ها اعطا می‌شود. البته ملکه عصمت هم جنبه موهبتی دارد و هم جنبه کسی؛ و غیر از پیامبران افراد دیگر نیز می‌توانند به درجاتی از عصمت دست یابند. اگر پیامبران الهی را دارای ملکه عصمت بدانیم خدشه‌ای در تقلید یا الگو گیری از ایشان پیش نمی‌آید و از ارزش اعمالشان کم نمی‌شود چون در هر حال صاحب اختیار هستند و می‌توانند بر حسب خواست خود هر عملی را که بخواهند انجام دهند. هر چند با داشتن این ملکه آن‌ها خود نمی‌خواهند عملی خلاف آن را انجام دهند.

استعداد پیامبران از لحاظ قابلی و فاعلی با دیگران فرق دارد و این مهم را می‌توان از آیاتی چون آیه تطهیر و یا حدیث ثقلین دریافت. فطرت آن‌ها از همه انسان‌ها برتر است و لذا تمایلی به خلاف ندارند و زشتی گناه همیشه پیش روی ایشان روشن است.

پس همگی انبیاء الهی از آدم علیه السلام تا حضرت خاتم علیه السلام از بدو تولد مصون از هر نوع گناه و لغزشی هستند. مقام آخر، رسالت است که چون مقامی بالاتر از نبوت است، به طور طبیعی همه کمالات انبیاء را دارد. چنان‌که شحرور نیز به این نکته دست یافته است و عصمت رسل الهی را قبول دارد.

منابع و مأخذ:

الف - منابع فارسی

- ۱- قرآن کریم
- ۲- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۱ ش، وحی و نبوت در قرآن، قم، اسراء.
- ۳- _____، ۱۳۸۸ ش، تسنیم، ج ۹، قم، اسراء.
- ۴- سبحانی، جعفر، ۱۳۸۳ ش، منشور جاوید، ج ۵، قم، موسسه امام صادق (ع).
- ۵- طیب، سید عبدالحسین، ۱۳۷۸ ش، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، تهران، اسلام.

۶- مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۴ ش.، آموزش عقاید (دوره سه جلدی در یک مجلد)، (بی جا) شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی.

۷- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲ ش.، مجموعه آثار، تهران، انتشارات صدرا.

۸- بنیاد بین المللی علوم و حیانی اسراء

<http://www.portal.esra.ir/Pages/Index.aspx?kind=2&lang=fa&id=Mzg2OQ%3d%3d-0IAxr24fHXg%3d>

ب- منابع عربی

۱- آلوسی، محمود، ۱۴۱۵ ق.، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۰، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۲- الراغب الاصفهانی، ۱۴۱۲ ق.، المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، بیروت، دار العلم الدار الشامیه.

۳- زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ ق.، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳، بیروت، دارالکتب العربی.

۴- علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۷۰ ش.، شرح فاضل مقداد، مشهد، آستان قدس رضوی.

۵- علم الهدی (موسوی) سید مرتضی علی بن حسین، (۱۴۱۱ ق)، الذخیره فی علم الکلام، تحقیق احمد حسینی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

۶- _____، ۱۹۹۸ م.، قاهره، مصر، دارالفکر العربی،

(<https://www.noorlib.ir>)

۷- شحرور، محمد، ۲۰۰۰ م، نحو أصول جدیدة للفقہ الإسلامی - فقه المرأة (الوصیة - الإرث - القوامة -

التعددية - اللباس)، دمشق، الاهالی. (<http://shahrour.org/?p=5788>)

۸- _____، ۲۰۱۲ م، السنة الرسولية و السنة النبوية، بیروت، دارالساقی.

۹- _____، ۱۹۹۲ م، الكتاب والقرآن؛ قرائه معاصره، بیروت، شركه المطبوعات.

۱۰- _____، ۲۰۰۹ م.، القصص القرآنی - قراءه معاصره، من نوح الى يوسف، ج ۲، مؤسسه

الدراسات الفكرية المعاصر.

۱۱- صبحی منصور، احمد. (۲۰۰۶ م.). القرآن و كفى. ۵/ يوليو/ ۲۰۰۶؛

(www.ahl-alquran.com/arabic/main)

- ۱۲- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی التفسیر القرآن، ۱۴۱۷ ق.، ج ۲ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۶ و ۱۷، قم، دفتر انتشارات جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم.
- ۱۳- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ ش، مجمع البیان، ج ۱ و ۷، تهران، ناصر خسرو.
- ۱۴- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، بیروت، دارالاحیاء التراث.
- ۱۵- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۷ ش، تفسیر احسن الحدیث، ج ۷، تهران، بنیاد بعثت.
- ۱۶- مزروعی، محمود محمّد. بی تا، شبهات القرآنیین حول السنّة النبویّة. سایت متدی التّوحید؛ www.eltwhed.com
- ۱۷- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰ ش، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۸- مفید، محمد بن محمد، ۱۴۳۰ ق.، تصحیح الاعتقاد الامامیه، تهران، روشنائی مهر.
- ۱۹- _____، ۱۴۱۳ ق.، مصنفات شیخ مفید، بی جا، المؤتمر العالمی الالفیه الشیخ المفید، ج ۴.